

باب نهم - لوح مبارک مریم

قوله تعالی :

هو المحزون فی حزنی

ای مریم مظلومیت مظلومیت اسم اولم را از لوح امکان محو نمود و از سحاب قضا امطار بلا فی کل حین بر این جمال مبین باریده اخراج از وطنم را سببی جز حب محبوب نبوده و دوری از دیارم را علتی جز رضای مقصود نه در موارد قضایای الهی چون شمع روشن و منیر بودم و در مواقع بلایای ربانی چون جبل ثابت در ظهورات فضلیه ابر بارنده بودم و در اخذ اعدای سلطان احدیه شعله فروزنده شئونات قدرتم سبب حسد اعدا شد و بروزات حکمت غل اولی البغضا هیچ شامی در مقعد امن نیاسودم و هیچ صبحی براحت سر از فراش برنداختم قسم بجمال حق که حسین بر مظلومیتم گریست و خلیل از دردم خود را بنار افکند اگر درست مشاهده نمائی عیون عظمت خلف سرادق عصمت گریان است و انفس عزت در مکمن رفعت نالان و یشهد بذلک لسان صدق منبع ای مریم از ارض طا بعد از ابتلای لا یحصی بعراق عرب بامر ظالم عجم وارد شدیم و از غل اعداء بغل احبا مبتلا گشتیم و بعد الله یعلم ما ورد علی تا آنکه از بیت و آنچه در او بود و از جان و آنچه متعلق باو گذشته فردا واحدا هجرت اختیار نمودم و سر بصحراهای تسلیم نهادم بقسمی سفر نمودم که جمیع در غربتم گریستند و جمیع اشیاء بر کر بتم خون دل بیاریدند با طیور صحرا مؤانس شدم و با وحوش عراء مجالس گشتم و چون برق روحانی از دنیای فانی گذشتم و دو سنه او اقل از ما سوی الله احتراز جستیم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بغضا ساکن شود و حرارت حسد بیفسرد ای مریم اسرار الهی را اظهار نشاید و رموزات ربانی را اجهار محبوب نه و مقصود از اسرار کنوز مستوره در نفسم مقصود است لا غیر تالله حملت ما لا یحمله الابرار و الامواج و الاثمار و لا ما کان و لا ما یکون در این مدت مهاجرت احدی از اخوان و غیره استفسار از این امر ننموده بلکه خیال ادراک هم نداشته مع آنکه اعظم بود این امر از خلق سموات و ارض فو الله نفسی فی سفری لیکون خیرا من عبادة الثقلین با اینکه آن هجرت حجتی بود اعظم و برهانی بود اتم و اقوم بلی صاحب بصر باید تا بمنظر اکبر ملاحظه نماید بی بصر از حسن جمال خود محروم است تا چه رسد بجمال قدس معنوی ظل از مظل چه ادراک نماید و مشتکی گل از لطیفه دل چه فهم کند تا آنکه قضای الهی بعضی از عباد روحانی را بفکر غلام کنعانی انداخت با دسته مکاتیب از همه جا با همه کس در جستجو افتادند و در کهف جبلی نشان از این بی نشان یافتند و انه لهادی کلشیء الی صراط قدس مستقیم قسم بآفتاب حقیقت صمدانی که از حضور واردین این مهجور مسکین مبهوت و متحیر شد بقسمیکه از ذکر آن این قلم عاجز و قاصر است شاید که قلم حدیدی از خلف عالم قدم بیرون خرامد و خرق استار نماید و جمیع اسرار را بصدق مبین و حق یقین اظهار

دارد و یا یک لسانی ببیان آید و لئالی رحمانی را از صدف صمت بیرون آرد و لیس علی الله بعزیز باری ختم اسرار را ید مختار گشود ولیکن لا یعقل الغافلون بل المنقطعون تا آنکه نیر آفاق بعراق راجع شد نفسی چند مشاهده شد بیروح و پڑمردده بلکه مفقود و مرده حرفی از امر الله مذکور نبود و قلبی مشهود نه لهذا این بنده فانی در مراقبت امر الله و ارتفاع او بقسمی قیام نموده که گویا قیامت مجددا قائم شد چنانچه ارتفاع امر در هر شهری ظاهر و در هر بلدی مشهود بارتفاعیکه جمیع ملوک بمدارا و سلوک عمل نمودند ای مریم قیام این عبد در مقابل اعدا از جمیع فرق و قبائل سبب از دیاد حسد اعدا شد بشأنیکه ذکر آن ممکن و متصور نه کذلک قدر من لدن عزیز قدیر ای مریم قلم قدم میفرماید که از اعظم امور تطهیر قلب است از کل ما سوی الله پس قلبت را از غیر دوست مقدس کن تا قابل بساط انس شوی ای مریم از تقیید تقلید بفضای خوش تجرید وارد شو دل را از دنیا و آنچه در اوست بردار تا بسطان دین فائز شوی و از حرم رحمانی محروم نگردی و بقوت انقطاع حجاب وهم را خرق کن و در مکن قدس یقین درآی ای مریم یک شجر را صد هزار ورق و صد هزار ثمر مشهود ولکن جمیع این اوراق و اثمار بحرکتی از اریاح خریف و شتا معدوم و مفقود شوند پس نظر را از اصل شجره ربانیه و غصن سدره عز و حدانیه منصرف منما ملاحظه در بحر نما که در محل خود بسطان وقار و سکون ساکن و مستریحست و لکن از هبوب نسیم اراده محبوب بیزوال امثال و اشکال لا یحصی بر وجه بحر ظاهر و جمیع این امواج مغایر و مخالف مشاهده می شوند و حال جمیع ناس بامواج مشغول و از اقتدار بحر البحار که از حرکت او آیات مختار ظاهر محبوب گشته اند ای مریم با نفس رحمن مؤانس شو و از مجالست شیطان در حفظ عصمت منان مقرر گیر که شاید ید الطاف الهی تو را از مسالک نفسانی بفضای عز ابهائی کشاند ای مریم از اظلال فانیه بشمس عز باقیه راجع شو وجود جمیع اظلال بوجود شمس باقی و متحرک بقسمیکه اگر در آنی اخذ عنایت فرماید جمیع بخیمه عدم راجع شوند زهی حسرت و ندامت که نفسی بمظاهر فانیه مشغول شود و از مطلع قدس باقی ممنوع ماند ای مریم قدر این ایام را دانسته که عنقریب غلام روحانی را در سرادق امکانی نبینی و در جمیع اشیاء آثار حزن ملاحظه نمائی فسوف ترضع انامل الحسرة بین انیابکن و لن تجدن الغلام و لو تجسسن فی اقطار السموات و الارض و کذلک نزل الامر من ملکوت عز علیا بلی زود است که انامل وجود را از حسرت غلام در دهان بینی و در تمام آسمانها و زمینها تفحص نمائی و بلقای غلام فائز نشوی باری امر بمقامی منتهی شد که این عبد اراده خروج از بین یأجوج نموده منفردا از کل جز نسوانی که لابد باید با عبد باشند حتی خدمه حرم را هم همراه نمیبرم تا بعد خدا چه خواهد غلام حرکت مینماید در حالتیکه معینم قطرات دموع من است و مصاحبم زفرات قلب و انیسم قلم و مونسیم جمال و جندم توکلم و حزیم اعتمادم کذلک القینا علیک من اسرار الامر لتکونی من العارفین ای مریم جمیع میاه عالم و انهار جاریه آن از چشم غلام است که بهیئت غمام ظاهر شده و بر مظلومیت

خود گریسته باری این جان و سر را فی ازل الأزال در راه دوست دادیم و هر چه واقع شود
بآن راضی و شاکریم وقتی این سر بر سر سنان بود و وقتی در دست شمر وقتی در نارم
انداختند و وقتی در هوایم معلق آویختند و کذلک فعلوا بنا المشركون باری ای مریم این لوح را
بناله بدیعه و گریه ربیعه نام نهادیم و نزد تو ارسال داشتیم تا براحت نوحه نمائی و در حزن با
جمال قدم شریک باشی و دیگر آنکه جناب بابا چون در سنه اولیة در حضور بودند بر بعضی
از امور مطلعند انشاء الله روح القدس صدق و یقین بر لسان او نطق مینماید و بر شحی از قصه
غلام عالم میشوید” انتهى